

هو العليم

فرق کافر مستضعف و غیر مستضعف

سلسله دروس خارج فقه - ارتداد - جلسه نوزدهم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اول آن روایتی که آقای ... موردش را پیدا کرده

بودند [بیان می کنیم:]

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْنِ أَبِي نَجْرَانَ
عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ:
قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا بَالِي أَسْأَلُكَ عَنْ
الْمَسْأَلَةِ فَتُجِيبُنِي فِيهَا بِالْجَوَابِ ثُمَّ يَجِيبُكَ غَيْرِي
فَتُجِيبُهُ فِيهَا بِجَوَابٍ آخَرَ. فَقَالَ: «إِنَّا نُجِيبُ النَّاسَ
عَلَى الزِّيَادَةِ وَالنَّقْصَانِ.» قَالَ قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ
أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَدَقُوا
عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَمْ كَذَبُوا
قَالَ: «بَلْ صَدَقُوا» قَالَ قُلْتُ: فَمَا بِالْهُمُ اخْتَلَفُوا،
فَقَالَ: «أَ مَا تَعْلَمُ أَنَّ الرَّجُلَ كَانَ يَأْتِي رَسُولَ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَيَسْأَلُهُ عَنِ الْمَسْأَلَةِ
فَيُجِيبُهُ فِيهَا بِالْجَوَابِ ثُمَّ يُجِيبُهُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا يَنْسَخُ
ذَلِكَ الْجَوَابَ فَتَنْسَخَتْ الْأَحَادِيثُ بَعْضُهَا بَعْضًا»^۱.

این مربوط به آن روایتی بود که عرض کردم

خیلی به مانحن فيه کاری ندارد و فقط منظور دال بر

این بود که روایات مختلف هستند و امام علیه السلام

۱. الکافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحديث، ص ۶۵، ح ۳.

براساس زیاده و نقصان با افراد صحبت می کنند.

از جلسه بعد إن شاء الله وارد بحث دیگری می شویم. اگرچه ما خواستیم فقط از باب ارائه بعضی از ادله نسبت به خصوص این مطلب بیان کنیم که اگر ارائه مطلب و وصول به مطلبی از روی عناد و قصد و عمد نباشد، شارع عقابی را مترتب بر این مطلب نمی کند.

تلمیذ: حتی کفر را هم می گیرد.

استاد: حتی کفر را هم می گیرد، هیچ فرقی نمی کند!

تلمیذ: یعنی آیا اگر کسی بدون عناد، کافر بمیرد مشکلی ندارد؟!

کافر مستضعف

استاد: نه خیر، مشکلی ندارد و آیاتی که در اینجا هست مثل ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾^۱ و ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ

^۱. سوره نساء (۴) آیه ۴۸.

يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكَ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا
 بَعِيدًا^۱ برگشت همه اینها به عناد است و همه اینها
 انصراف به عناد و غرض و امثال ذلک دارند. اما
 کافری که روی اصول خودش و روی اصول فطری
 خودش انفاق می‌کند، جود دارد، بخشش دارد،
 راست می‌گوید، صدق دارد، حسن امانت دارد و
 فلان دارد اما پیغمبر را نمی‌شناسد، او جزء
 مستضعفین است.

تلمیذ: در مورد حاتم طائی داریم که وارد جهنم
 می‌شود اما معذب نمی‌شود^۲ یعنی چه؟

استاد: ما الآن نمی‌دانیم که به چه نحو است. این
 مسئله را نمی‌دانیم که حاتم طائی در آن موقعیتی که
 داشت، بر چه دینی بود؛ ممکن است که بر دین
 مسیح نبوده باشد و عناداً بت‌پرستی را اختیار کرده
 باشد، دلیل ندارد. ما فقط یک روایت می‌دانیم اما آیا

۱. سوره نساء (۴) آیه ۱۱۶.

۲. الإختصاص، ج ۱، ص ۲۵۳:

«وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

لِعَدِي بْنِ حَاتِمٍ: «إِنَّ اللَّهَ دَفَعَ عَنْ أَبِيكَ الْعَذَابَ

الشَّدِيدَ لِسَخَاءِ نَفْسِهِ».

امام فرموده‌اند که او معاند بوده یا نبوده است و امثال ذلک؟ آیا می‌توانست تحقیق کند و نکرده است؟ یا اینکه مطلب را یله و رها و با مسامحه با این مسئله تلاقی کرده است؟ اینها جهاتی است که هیچ در روایت مطرح نشده است، بلکه فقط جود و اعطای او مطرح شده است.

ابن أبی العوجاء از زناده

این روایت از صفحه ۷۴ تا صفحه ۷۸ هست که امام علیه‌السّلام داستان ابن أبی العوجاء را نقل می‌کند - حالا راجع به خصوص ابن أبی العوجاء با توجه به موقعیتی که دارد بعداً دوباره باید به آن مراجعه کنیم - و منظور امام علیه‌السّلام در داستان ابن أبی العوجاء این بود که با وجود اینکه امام علیه‌السّلام او را محکوم و ملزم کرد ولی او دوباره عناداً کلام حضرت را نپذیرفت و حضرت در اینجا به او لقب عُتُوّ و ضلال می‌دهد. روایت ابن أبی العوجاء روایت مفصّلی است و در دو روایت این مطلب بیان شده است و ابن أبی العوجاء از زناده بوده است.

در یک روایت که همین روایت است، حضرت

با ابن ابی العوجاء محاجّه می کند و روز اول می رود و روز دوم می آید و بعد روز سوم می آید و همین طور تا اینکه بعد مختفی می شود.

سال بعد پس از اینکه حضرت با او بحث و محاجّه کردند و او را ملزم کردند، او با امام علیه السّلام در حرم التّقاء می کند، بعضی از اصحاب به امام صادق علیه السّلام عرض می کنند: «ابن ابی العوجاء اسلام آورده است»، حضرت می فرماید: «او اسلام نمی آورد»، وقتی که به حضرت نگاه کرد، گفت: «سیدی و مولای»، حضرت فرمود: «برای چه به اینجا آمده ای؟! تو که دین نداری پس برای چه به مکه آمده ای؟!» گفت: «عادتی بود»، خلاصه ما می آمدیم، به خاطر اینکه شهر و مسائلش را ببینیم، این کارهای جنون آمیز و امثال ذلک را که مردم انجام می دهند تماشا کنیم؛ اینکه سرشان را می تراشند و سنگ می اندازند و امثال ذلک! خواست حضرت را مسخره کند، حضرت فرمود: «تو هنوز روی عُتُوّ و ضلال خودت هستی»، او خواست صحبت کند اما حضرت فرمودند که الآن دیگر جای صحبت نیست. اینکه می گوید: «فَذَهَبَ يَتَكَلَّمُ فَقَالَ لَهُ: لَا جِدَالَ فِي

الحجّ منظور حضرت این است که الآن کفر دیگر بر تو تمام است، الآن تو در اینجا ختم به کفر کردی و دیگر جای تکلم نیست. آیا بعد از این همه صحبت دوباره می خواهی صحبت کنی؟! یعنی چه؟! عبايش را گرفته بود و حضرت عبايش را کشيد و حرف و مطلب آخر را به او زد، - اسم ابن أبی العوجاء عبدالکریم بود - مثل اینکه یک دفعه قلبش درد گرفت و حضرت همان جا دخلش را آورد و او را از مکه برگردانند و در بین راه فوت کرد.^۱

^۱ . الکافی، ج ۱، کتاب التوحید، باب حدوث العالم و إثبات المحدث، ص ۷۴، ح ۲:

«الدَّقَاقُ عَنِ الْكَلْبِيِّ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَ الْحَدِيثَ: ...

فَلَمَّا أَنْ كَانَ مِنَ الْعَامِ الْقَابِلِ اتَّقَى مَعَهُ فِي الْحَرَمِ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ شِيعَتِهِ إِنَّ ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ قَدْ أَسْلَمَ فَقَالَ الْعَالِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **”هُوَ أَعْمَى مِنْ ذَلِكَ لَا يَسْلِمُ“**، فَلَمَّا بَصُرَ بِالْعَالِمِ قَالَ: **”سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ“**، فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **”مَا جَاءَ بِكَ عَلَى هَذَا الْمَوْضِعِ؟“** فَقَالَ: **”عَادَةُ الْجَسَدِ وَ سُنَّةُ الْبَلَدِ وَ لِنُبْصِرَ مَا النَّاسُ فِيهِ مِنَ الْجُنُونِ وَ الْحَلْقِ وَ رَمَى الْحِجَارَةِ“** فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ: **”أَنْتَ بَعْدُ عَلَى عَثْوِكَ وَ**

موارد صدق ضلال و عُتُوّ

این روایت برای ما بیان می‌کند که ضلال و عُتُوّ در آنجایی است که شخص کلام حق را شنیده است و محکوم شده است و نتوانسته جواب دهد ولی دوباره به دنبال مطلب خودش رفته است و سرپیچی کرده است. البته از نقطه نظر تبعات، اینکه چرا حضرت نگفتند که او را بکشید و چه کار کنید، اینها مسائلی هستند که بعداً باید در آن اموری که مترتب بر ارتداد می‌باشند ذکر شوند. این یک روایت بود.

روایت دیگر، روایت سفیان ثوری است که این روایت هم در اصول کافی، جلد اول است.^۱ سفیان

ضلالک یا عبد الکَرِیم، فَذَهَبَ یَتَكَلَّمُ فَقَالَ لَهُ: **”لَا**

جِدَالَ فِی الْحَجِّ وَ نَفَضَ رِدَاءَهُ مِنْ يَدِهِ“ و قَالَ: **”إِنْ**

يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ وَ لَيْسَ كَمَا تَقُولُ نَجُونَا وَ

نَجَوْتَ وَ إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا نَقُولُ وَ هُوَ كَمَا نَقُولُ

نَجُونَا وَ هَلَكْتَ“ فَأَقْبَلَ عَبْدُ الْكَرِیمِ عَلٰی مَنْ مَعَهُ

فَقَالَ: **”وَجَدْتُ فِی قَلْبِی حَرَارَةً**“ فَرُدُّونِی فَرُدُّوهُ وَ

مَاتَ لَا رَحِمَهُ اللَّهُ.”

^۱ . الکافی، ج ۱، کتابُ الْحُجَّةِ، بابُ ما أَمَرَ النَّبِیُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِالنَّصِيحَةِ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ اللَّزُومِ لِجَمَاعَتِهِمْ وَ مِنْ هُمْ، ص ۴۰۳، ح ۲:

«عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مَسْكِينٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ مِنْ

أَهْلِ مَكَّةَ قَالَ: قَالَ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ: ”إِذْهَبْ بِنَا إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ“ قَالَ: فَذَهَبْتُ مَعَهُ إِلَيْهِ فَوَجَدْنَاهُ قَدْ رَكِبَ دَابَّتَهُ فَقَالَ لَهُ سُفْيَانُ: ”يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ حَدِّثْنَا بِحَدِيثِ خُطْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ“ قَالَ: ”دَعْنِي حَتَّى أَذْهَبَ فِي

حَاجَتِي فَإِنِّي قَدْ رَكِبْتُ فَإِذَا جِئْتُ حَدِّثُكَ“. فَقَالَ: ”أَسْأَلُكَ بِقِرَابَتِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ لَمَّا حَدَّثْتَنِي“، قَالَ فَنَزَلَ، فَقَالَ لَهُ سُفْيَانُ: ”مُرْ لِي بِدَوَاةٍ وَ قِرْطَاسٍ حَتَّى أُثْبِتَهُ“، فَدَعَا بِهِ ثُمَّ قَالَ: ”اُكْتُبْ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» خُطْبَةَ

رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ نَضَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها وَ بَلَّغَهَا مِنْ لَمْ تَبْلُغْهُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ لِيَبْلُغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ قَرُبًا حَامِلٍ فَقِهِ لَيْسَ بِفَقِيهِ وَ رُبَّ حَامِلٍ فَقِهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ ثَلَاثٌ لَا يَغْلُ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَ النَّصِيحَةُ لِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ اللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ ﴿أَلَمْؤُومُونَ إِخْوَةٌ﴾

تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَ هُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ.“

فَكُتِبَهُ سُفْيَانُ ثُمَّ عَرَضَهُ عَلَيْهِ وَ رَكِبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ جِئْتُ أَنَا وَ سُفْيَانُ فَلَمَّا كُنَّا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ قَالَ لِي: ”كَمَا أَنْتَ حَتَّى أَنْظُرَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ“ فَقُلْتُ لَهُ: قَدْ وَ اللَّهِ أَلْزَمَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ رَقَبَتَكَ

ثوری از افرادی بود که در مقابل امام علیه‌السلام ایستاد و مردم را به دور خودش مجتمع کرد و با امام مباحثاتی کرد و امام در هر مورد او را محکوم کرد تا اینکه به حج آمد و با امام صادق علیه‌السلام در مسجدالحرام ملاقات کرد و حضرت سوار بر حمار

شیئاً لا یذهبُ مِنْ رَقَبَتِكَ أَبَداً فَقَالَ: ”وَ أَى شَیْءٍ ذَٰلِكَ؟!“ فَقُلْتُ لَهُ: ”ثَلَاثٌ لَا یَغْلُ عَلَیْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ“ قَدْ عَرَفْنَاهُ ”وَ النَّصِیْحَةُ لِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِینَ“ مِنْ هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ الَّذِينَ یَجِبُ عَلَیْنَا نَصِیْحَتُهُمْ مُعَاوِیَةُ بْنُ أَبِي سُفْیَانَ وَ یَزِیدُ بْنُ مُعَاوِیَةَ وَ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ وَ كُلُّ مَنْ لَا تَجُوزُ شَهِادَتُهُ عِنْدَنَا وَ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ خَلْفَهُمْ وَ قَوْلُهُ ”وَ الزُّرُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ“ فَأَى الْجَمَاعَةِ مُرَجِئٌ یَقُولُ مَنْ لَمْ یَصِلْ وَ لَمْ یَصُمْ وَ لَمْ یَغْتَسِلْ مِنْ جَنَابَةِ وَ هَدَمَ الْكَعْبَةَ وَ نَكَحَ أُمَّهُ فَهُوَ عَلَى إِيْمَانٍ جَبْرِئِلَ وَ مِکَائِیلَ أَوْ قَدَرِی یَقُولُ لَا یَكُونُ مَا شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ یَكُونُ مَا شَاءَ إِبْلِیسُ أَوْ حَرُورِی یَتَبَرَّأُ مِنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ شَهِدَ عَلَیْهِ بِالْکُفْرِ أَوْ جَهْمِی یَقُولُ إِنَّمَا هِیَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ وَحْدَهُ لَیْسَ الْإِیْمَانُ شَیْءٌ غَیْرُهَا قَالَ: ”وِیْحَک! وَ أَى شَیْءٍ یَقُولُونَ؟!“ فَقُلْتُ: یَقُولُونَ إِنَّ عَلِیَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ اللَّهُ الْإِمَامُ الَّذِی یَجِبُ عَلَیْنَا نَصِیْحَتُهُ وَ لُزُومُ جَمَاعَتِهِمْ أَهْلُ بَیْتِهِ قَالَ: ”فَأَخَذَ الْكِتَابَ فَخَرَقَهُ ثُمَّ قَالَ: لَا تُخْبِرَ بِهَا أَحَدًا.“»

و مرکب شده بودند و می خواستند از مسجد بیرون
 بیایند و به طرف منزلشان بروند، در آنجا به حضرت
 عرض کرد: «یا بن رسول الله آن خطبۀ پیغمبر را در
 حجة الوداع برای من بیان کنید»، حضرت فرمودند:
 «الآن من کار دارم و می خواهم بروم، بعد برای تو
 می گویم»، گفت: «نه، تو را به حق جدّت، تو را به
 حق قرابت بر جدّت!» پدر سوخته ها چه آدم هایی
 هم بودند، واقعاً آدم می بیند [تعجب می کند!] کلام
 را از امام علیه السّلام می گرفتند و به اسم خودش
 برای خودشان دکان و دستگاه درست می کردند،
 حجره به راه می انداختند و دعوی داشتند! حضرت
 فرمودند:

خطبۀ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم در
 حجة الوداع که در منی خواندند این است:

«نَضَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها»، بعد
می رسند به اینجا که می فرمایند که «فَرَبَّ حَامِلٍ
فَقِهِ لَيْسَ بِفَقِيهِ وَ رَبَّ حَامِلٍ فَقِهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ
مِنْهُ ثَلَاثٌ لَا يُغَلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ
الْعَمَلِ لِلَّهِ وَ النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ اللُّزُومُ
لِجَمَاعَتِهِمْ»

پیغمبر در خطبۀ منی در حجة الوداع این سه

مطلب را فرمودند.

سفیان به امام عرض می‌کند: «دستور دهید تا اطرافیان شما قلم و دواتی بیاورند تا اینکه من بنویسم.» حضرت می‌گویند: «بیاورید و به او بدهید.» سفیان این خطبه پیغمبر را از زبان امام علیه‌السلام می‌شنود و می‌نویسد بعد خدا حافظی می‌کند و می‌رود. وقتی که می‌آید، مصاحب سفیان به او می‌گوید که دو مطلب در اینجا به نظر من رسیده است: «یکی اینکه منظور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از **«النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ»** کیستند؟! آیا منظور پیغمبر معاویه و یزید هستند؟!» خود سفیان ثوری هم معاویه و یزید و امثالهم را قبول نداشت، آیا منظور معاویه و یزید یا عبدالملک مروان و هشام بن حکم است؟! اینها که نیستند، پس منظور از این ائمه مسلمین کیستند؟! این یک مسئله است. «مسئله دوم اینکه **«الزُّرُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ»** کدام یک از جماعات مورد نظر پیغمبر بوده است؟! آیا آن جماعت مرجئه که اصلاً قائل به عدم صلاة و امثال ذلک هستند یا آن طائفه زیدیه - چون بسیاری از زیدیه و این افراد منحرف دور سفیان ثوری جمع

شده بودند - یا قدریه که قائل هستند به اینکه خدا در
 خلقش و در عالم بلا اراده است؟! «همین طور شروع
 می کند برای سفیان ثوری به بیان کردن طوائفی که در
 زمان امام صادق علیه السلام وجود داشتند و از
 نقطه نظر اینها واضح البطلان بودند. آیا منظور از
 «الزُّومُ لِمَجَاعَتِهِمْ» اینها هستند؟! سفیان ثوری
 می گوید: «اینها نباید باشند.» می گوید: «بنابراین اینها
 چه کسانی هستند؟!» می گوید: «منظور باید خود
 جعفر بن محمد باشد که حضرت این چیزها را بیان
 می کند و این طائفه حق است.» سفیان ثوری وقتی
 که با این [استدلال] مجاب می شود و نمی تواند [آن
 را انکار کند] آن کاغذی را که نوشته بوده پاره می کند
 و دور می ریزد و می گوید: «لَا تَكَلِّمْ بِهِ أَحَدًا؛ این
 مسئله را به کسی نگو!»

از جمله مصادیق صادق صادقون عن سبیل الله

در اینجا ما متوجه می شویم که او در مقام عناد
 بوده است. حالا که در مقام عناد شد، وقتی که امام
 صادق علیه السلام از مسجد الحرام عبور می کنند و
 می بینند که با ابی حنیفه نشسته است، ابی حنیفه

آن طرف و سفیان ثوری هم این طرف نشسته‌اند و جماعتی اطراف اینها جمع شده‌اند، حضرت به آن اصحابشان می‌فرمایند: «**هُوَ لَاءِ الصَّادُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ**»^۱ اینها هستند که مردم را از راه خدا سد می‌کند.

۱. الکافی، ج ۱، کتابُ الْحُجَّةِ، بابُ أنَّ الْوَاجِبَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ مَا يَقْضُونَ مَنَاسِكَهُمْ أَنْ يَأْتُوا الْإِمَامَ فَيَسْأَلُونَهُ عَنْ مَعَالِمِ دِينِهِمْ وَ يَعْلَمُونَهُمْ وَلَايَتَهُمْ وَ مَوَدَّتَهُمْ لَهُ، ص ۳۹۲، ح ۳:

«سَدِيرٌ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ دَاخِلٌ وَ أَنَا خَارِجٌ وَ أَخَذَ بِيَدِي ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْبَيْتَ فَقَالَ: **”يَا سَدِيرُ إِنَّمَا أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيُطَوَّفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيَعْلَمُونَا وَلَايَتَهُمْ لَنَا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ ﷻ وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ آهَ تَدَى“** ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ **”إِلَى وَلَايَتِنَا“** ثُمَّ قَالَ: **”يَا سَدِيرُ فَأَرِيكَ الصَّادِّينَ عَنْ دِينِ اللَّهِ“** ثُمَّ نَظَرَ إِلَى أَبِي حَنِيْفَةَ وَ سُفْيَانَ الثَّوْرِيَّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ هُمْ حَلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: **”هُوَ لَاءِ الصَّادُونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ بِلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ وَ لَا كِتَابٍ مُبِينٍ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْأَخَابِثَ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ فَجَالَ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَدًا يَخْبِرُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ حَتَّى يَأْتُونَا فَنُخْبِرَهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ“**.

هم ابی حنیفه و هم سفیان؛ یعنی هردوی اینها! پس می‌توانیم بگوییم که اینها از روی عُتُوّ و عناد این کار را کرده‌اند. حضرت مطلب را برایش بیان می‌کند و بعد قبول نمی‌کند و موجب انحراف مردم از راه خدا و از [مسیر حق] می‌شود.

حالا اگر ما باشیم و سفیان ثوری که ببینیم این مسائل بدیهی و این قضایا را از روی عناد و از روی [غرض] انکار می‌کند، دربارهٔ آنها چه حکم می‌کنیم؟! خلاصه، مسئله‌ای که در اینجا مطرح است قضیهٔ عناد است. لذا حضرت به او عنوان «**صَادٌّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ**» می‌دهند.

از مجموع روایاتی که تا به حال در باب القاء شبهه و یا قبول شبهه، از روی عناد یا غیر عناد مطرح شد ما استفاده کردیم که بیان شارع منقولاً بر عدم عقاب و بر عدم مواجههٔ تبعات انحراف عقیده است در مواردی که آن شبهه از روی عناد نباشد و شک نسبت به ضروری‌ای از ضروریات دین و مبانی‌ای از مبانی دین از روی عناد تحقق پیدا نکند. ما این مطلب را استفاده کرده‌ایم.

حالا از جلسه آینده بحث عوض می شود و ما
بحث ارتداد را در یک مسئله دیگر پی می گیریم و
[بعد از بیان] مطالبی که بعداً می آیند، إن شاء الله
شروع می کنیم به جمع کردن اینهایی که بحث
کردیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد